

نگاهی به گذشته‌ی برق نهاوند

اشاره :

پیشینه‌ی تأسیس اولین کارخانه‌ی برق در نهاوند و نحوه‌ی نصب و راه‌اندازی آن موضوعی است که همشهریان گرامی به خصوص جوان‌ترها مشتاق دانستن آن هستند. به همین منظور در تاریخ ۷۹/۴/۱۳ گفت‌وگویی صمیمانه با آقای حاج حبیب‌الله جعفری معروف به «حبیب برقی» (فرزند مرحوم عزیز متولد ۱۳۰۱) که از پیش‌کسوتان صنعت برق در شهرستان نهاوند هستند توسط گروه مصاحبه انجام گرفت. بدین‌وسیله از جناب آقای جعفری و گروه محترم مصاحبه (آقای محمدجعفر شهبازی مدیر دفتر مؤسسه فرهنگی علمرادیان در نهاوند و مدرسان دانشگاه پیام‌نور نهاوند آقای مهرداد هوشمند و آقای علیرضا سوری) که حاصل گفت‌وگو را به شرح زیر در اختیار فصل‌نامه گذاشته‌اند سپاس‌گزاری می‌شود.

«فرهنگان»

○ جناب آقای جعفری ، نحوه‌ی ورود شما به کارخانه برق چگونه بود ؟

● از همان روزهای اول انتقال کارخانه‌ی برق به بالای قلعه در سال ۱۳۱۷ ، من به کار در آن‌جا علاقه‌ای خاص داشتم . البته تأسیس اولیه‌ی کارخانه سه چهار سال قبل در جای دیگری از شهر بود که من از آن اطلاعی نداشتم . من در آن سال‌ها (حدود شانزده سالگی) قبل از این که کارخانه‌ی برق در قلعه مستقر شود یک نوجوان بودم و در آن محل بازی می‌کردم . آن‌جا محل زغال فروش‌ها بود . زغال را از لرستان می‌آوردند و در آن‌جا به فروش می‌رساندند . تا این که کارخانه‌ی برق به قلعه انتقال یافت . من از طریق یکی از همسایگان به نام استاد مقلی بنّا (محمدقلی) که در ساختن دیوارهای چهار دور (چهارطرف) قلعه همراهش بودم با ارباب جَمپور که کارخانه‌ی برق را در نهاوند راه‌انداخته بود آشنا شدم . ارباب جَمپور روزها در قلعه به کار کارگران رسیدگی می‌کرد و همیشه بالای سر آن‌ها بود . وی متوجه شده بود که من به کارکردن در کارخانه علاقه‌مندم .



در نتیجه موافقت کرد من از فردای یکی از آن روزها دیگر با استاد مقلی کار نکنم و به کارخانه بروم. در آن موقع شخصی به نام «مهربان» که هم داماد و هم خواهرزاده و هم استادکار ارباب جَمپور بود و افرادی دیگر به نام‌های گودرز ، هرمز ، جمشید ، کدخدا ، برزوه که از کارگران زرتشتی بودند در کارخانه کار می‌کردند . ارباب، هم‌زمان با انتقال کارخانه‌ی برق به قلعه ، داروخانه‌ای در حوالی پاساژ دهقان (منزل سالارنصرت) راه انداخت و پسرش آن را اداره می‌کرد .

۵ قبل از ایجاد کارخانه‌ی برق ، وضعیت روشنایی نهاوند چگونه بود ؟
 ● در آن موقع مرحوم عمونعم اُلفت حدود ۲۰ تا ۳۰ فانوس دستی را در بازار ترازها و جاهای دیگر به فاصله‌ی ۲۰ متری آویزان می‌کرد . این فانوس‌ها را از طرف شهرداری بی‌آوردند .

۵ کارخانه‌ی برق اول بار در کجا نصب شد ؟
 ● ابتدا در بالای قلعه نصب شد . چون قلعه متعلق به ارباب جَمپور شده بود . وی آن را از شاهزاده میرزا زمانیان خریده بود . او گاهی این محل و بعدها باغ کوه را (نزدیکی باروداب) حفاری می‌کرد . احتمالاً به دنبال گنج‌های دوره‌ی ساسانی بود و وی موتورها را با توجه به امکانات محدود آن زمان با شرایط بسیار سختی بالای قلعه می‌برد . البته در آن زمان من نوجوان بودم . ولی می‌دیدم چگونه به کمک گاری‌هایی که با اسب کشیده می‌شد و با چه سختی و زحمتی قطعات سنگین جدا شده‌ی موتور را به بالای قلعه می‌بردند و آن‌ها را نصب می‌کردند .

۵ در مورد تاریخچه‌ی برق و نحوه‌ی کار موتورها در کارخانه توضیح دهید ؟
 ● برای راه‌اندازی موتور برق دو منبع بزرگ آب آماده کرده بودند . آب این دو منبع از طریق گاوپناه (گِوچا) قلعه تأمین می‌شد . به این صورت که آب را از چاه می‌کشیدند و به

حوضی که در قسمت بالا بود می‌ریختند. آن‌گاه آب این حوض به حوضی که در داخل حیاط موتورخانه بود منتقل می‌شد. سپس با زدن تلمبه دو منبع آب پر می‌شد.

کارخانه توسط ارباب جمپور که یزدی بود و زرتشتی نصب شد. کارگزارانش را نیز هم‌کیشان خود تأمین کرده بود. وقتی من وارد کارخانه شدم کارگران زرتشتی با من خوب نبودند و فقط کار تلمبه زدن را به من داده بودند و این کار برای من خیلی خسته‌کننده بود. این‌که یک شب ارباب جمپور به کارخانه آمد و دید که من به تنهایی تلمبه می‌زنم، فوراً دامادش «مهربان» را صدا کرد و گفت از این ساعت باید همه‌ی کارگران به نوبت تلمبه بزنند، اما موتورهای کارخانه سه دستگاه بود از نوع کوچک آن. سه تا موتور بود ولی موتورهای بزرگ نبودند. دو تا بنز تک سیلندر داشت با تولید هر کدام ۲۵ کیلووات که نمی‌توانستند برق شهر را تأمین نمایند. بعداً یک موتور دیگر جفت سیلندر به آن‌ها اضافه شد. شهرداری با فشار و الزام برای مغازه‌ها برق می‌کشید و هر غروب فردی به نام گودرز را مأمور می‌کرد که از هر مغازه‌ای به ازای استفاده‌ی هر شب یک لامپ، مبلغ یک عباسی بگیرد. به تدریج خانه‌ها هم صاحب برق شدند.

مدیریت کارخانه‌ی برق حدود ۴ تا ۵ سال با ارباب جمپور بود. آن‌گاه خوانین شهر (ظفرالسلطان، شهاب‌السلطان و...) آن را از ارباب جمپور خریداری نمودند. و این در حالی بود که موتورهای برق فعال نبودند. مدیریت جدید کارخانه به شخصی به نام غفوری واگذار شد. ولی چون موتورها خراب بود و باید تعمیر می‌شدند، نتوانست به کار خود ادامه دهد. بعدها فرد دیگری به نام نادرزاده که مهندس تویسرکانی بود تقبل کرد کارخانه‌ی برق نهاوند را توسعه دهد. وی یک موتور برق آورد که حدود ۲ تا ۳ سال با آن کار کرد. پس از وی برادرش عهده‌دار کارخانه شد. ولی نتوانست از کارخانه به درستی استفاده کند، در نتیجه شهر دچار خاموشی شد. از این رو خوانین تصمیم گرفتند کارخانه را به فردی دیگر بفروشند. در طول این مدت کارهای برق را من انجام دادم و حدود هفت سال در قلعه بودم.

تا این که فردی به نام اسدالله مروّتی که داماد صاحب کارخانه‌ی کبریت^(۱) بود (روبه روی شرکت تی بی تی فعلی) کارخانه را خریداری کرد و کارخانه‌ی برق را نیز به محل کارخانه‌ی کبریت انتقال داد.

کارخانه‌ی کبریت به موتورهای دیزلی باریبری مجهز بود. این موتورها توسط مهندسی تهرانی به نام سیدی، سوار شده بود و دینام ۴ کیلوواتی را به موتور دیزل بسته بودند. در نتیجه روزها آن موتور برای کارخانه کبریت کار می کرد و شب‌ها تا ساعت ۱۲ برق شهر را تأمین می کرد.

هم زمان با جنگ جهانی دوم و حساسیت گوش کردن به اخبار رادیو، دو موتور خریداری شده‌ی مروّتی هم از کار افتاد. از این رو خوانین به سن گفتند شما بیاید این موتورها را شب‌ها برای ما ۳ ساعت روشن کنید و قرار شد هر شب از صاحب هر رادیو ۱۵ فران (۱۵ ریال) به سن بدهند. سن هم متعهد شدم با تأمین کارگر و نفت و گازوئیل و روغن و غیره برق آن‌ها را تا مدتی که اخبار جنگ ادامه داشت تأمین کنم. وقتی بالای قلعه می ایستادم، خانه‌ی خوانین از آن بالا مشخص بود. با آن‌ها قرار گذاشتیم که حق ندارند چراغ اضافی روشن کنند. تا یک چراغ روشن می شد من از بالا کلید را می کشیدم و آن را خاموش می کردم. اگر برای یکی از خوانین مهمان می رسید پیغام می داد برق دیگر خوانین را خاموش کن و تمام برق را به ما اختصاص بده. آن‌ها هم تا ساعت ۱۰ تا ۱۱ می نشستند. بعد از مدتی مروّتی، مکانیکی آورد و موتورها را تعمیر و سوار نمود و توانست بخشی از برق شهر را تأمین نماید. امتیاز برق در آن موقع صد تومان بود و به هر کسی حتی به صورت قسطی برق می دادند. بعد از آن موتوری جفت سیلندر با دینامی بزرگ به نام رُستون که با تسمه کار می کرد خریداری کرد و من همراه فردی به نام محمد یزدانی کار با آن را عهده دار شدیم. بعدها نیز سه چهار نفر کارگر را استخدام کردند.

۱- راجع به کارخانه‌ی کبریت اطلاعات بیش تری داده خواهد شد.

در آن زمان فردی به نام استاد سرگین که آدم خوبی بود و با من ارتباط دوستانه داشت، نحوه‌ی کارکردن موتور، تعمیر آن، نحوه‌ی سوارکردن قطعات بر یکدیگر جزئیات دیگر را به من آموزش می‌داد. بعدها وی مریض شد و دستور داد که من بر روی موتور کارکنم و گفته بود به فلانی (جعفری) اطمینان دارم و او می‌تواند علاوه بر این موتور سه موتور دیگر را اداره نماید. وقتی موتور را تحویل گرفتم مثل این بود که تمام نهاوند به من داده بودند! چون علاقه‌ی زیادی به این کار داشتم. آقای محمد یزدانی (معروف محمد برقی) نیز سیمبان شده بود و شب‌ها تا ساعت ۹ و ۱۰ در شهر می‌گردید و لامپ‌ها روشن می‌کرد و بعد از آن پیش من می‌آمد. ساعت ۱۲ شب که می‌شد برق را خاموش می‌کردیم و به خانه می‌رفتیم.

بعدها مهندسی به نام اریک، سه موتور بزرگ «اُشکدا» خریده بود که هر کدام ۱۰ کیلووات بود. آن‌ها را برای سوارکردن به نهاوند آورد. وی دستور داد چاله‌ها را بتون ریخته کردند و موتورها را بر روی آن‌ها نصب نمود. او بیش از یک سال در نهاوند ماند تا این موتور را روشن کرد. بعد از او نیز مروتی دو موتور کاتیت پلار آورد که هر کدام ۱۰ کیلووات برق تأمین می‌کرد و با این‌ها مشکل برق نسبتاً حل شد.

یک شب برادر حاج درویش عصارى به نام داود عصارى (خداوند هر دو را رحمت کند) آمد و به من گفت می‌خواهم به تو سواد یاد بدهم. گفتم آقای عصارى با مسئولیتی نسبت به این موتورها دارم نمی‌توانم درس بخوانم، چون باید تمام حواسم به موتور باشد. اما به اصرار مرحوم عصارى آماده شدم و حدود ۷ تا ۸ شب درس خواندم. ناگهان یک شب متوجه شدم دود از یکی از موتورهای زرد کاتیت پلار بلند شده و تسمه‌ی آن موتور افتاده است و چون آب به آن نمی‌رسید داغ شده و سیلندر آن ترکیده است.

فردی به نام مرتضی مروتی که پسر عمو و دفتردار آقای مروتی بود به منزل او در تهران تلفن زد و گفت یکی از موتورها خراب شده است. او گفت تا موتورهای اُشکدا راه‌اندازی می‌شود، یکی دو شب قسمت‌هایی از شهر را خاموش کنید. در این فاصله

موتورها رفع نقص شد و روشن گردید. ضمن این که یک کارخانه یخ هم جنب اداره‌ی برق آقای مروتی اضافه شد. یک مهندس در کارخانه‌ی یخ کار می‌کرد و یک مهندس هم در کارخانه‌ی برق کار می‌کرد. این دو مهندس همه چیز را به من یاد می‌دادند و می‌گفتند غیر از تو کسی این جا نمی‌ماند. بنابراین باید همه چیز را یادگیری. بارها اتفاق افتاده بود که هر شش موتور را بدون این که مهندسی از بیرون بیاید، یک تنه راه می‌انداختم و در صورت خراب شدن، آن‌ها را تعمیر می‌کردم.

بعدها مروتی وکیل مجلس شورای ملی شد (حدود سال ۱۳۵۰) و چون کارخانه با داشتن هفت کارگر برایش سودی نداشت کارخانه را به وزارت نیرو فروخت. وزارت نیرو هم چندسالی با موتورهای قدیمی کار کرد و به روستاها برق می‌داد. بعد از مدتی در دو راهی آران، یک موتور ۲۰ هزاری را آوردند و موتورهای قبلی نیز سرش‌ها کمک می‌کردند. بعدها نیز یک ترانس ۴۰ یا ۶۰ هزار کیلوواتی مخصوص نهادند نصب کردند و برق در نهادند توسعه پیدا کرد.

مدتی نیز مرحوم حسن وزه‌رام مدیریت کارخانه‌ی برق نهادند را به عهده گرفت. مجدداً وزارت نیرو آن را تا مدتی اداره کرد و چندبار مدیریت‌ها عوض شد. در این فاصله وزارت نیرو دو موتور اریک به آن مجموعه اضافه کرد، اما کفایت نمی‌کرد و برق موجود نمی‌توانست همه شهر را زیر پوشش قرار دهد. بالاخره در دو راهی بروجرد برای گسترش برق نهادند ترانسی را نصب و راه‌اندازی نمودند. با پیوستن برق نهادند به برق سراسری مشکل برق شهر برای همیشه حل شد.

○ همکاری شما در کارخانه تا کی ادامه داشت ؟

● من تا سال ۱۳۶۹ در کارخانه حضور و همکاری مستمر داشتم و شاهد این تحولات و جابه‌جایی‌ها بودم. در همین سال بازنشسته شدم.

○ در مورد نحوه‌ی ورود اولین رادیو به نهاوند و عکس‌العمل مردم توضیح بفرمایید .

● اولین رادیو را هم ارباب جَمپُور [در اواخر دوره‌ی سلطنت رضاشاه] وارد نهاوند کرد. این رادیو با برق کار می‌کرد. شخصی به نام حیدر کله خانی که از دوستان ارباب بود معمولاً رادیو را در اختیار داشت . مردم با شور و هیجان خاصی از ورود رادیو استقبال نمودند. پایین قلعه همه‌اش خرابه بود . یک تخته پُل بلندی در آن جا بود . غروب که می‌شد مردم بر این پُل و پایین قلعه جمع می‌شدند و به برنامه‌های رادیو گوش می‌کردند . شاید ارتفاع پُل حدود ۵۰ متر بود . مردم روی سنگ و آجر و خاشاک خرابه‌های پایین قلعه می‌نشستند. منتظر شنیدن صدای رادیو بودند. برق که روشن می‌شد رادیو شروع به خواندن می‌کرد .

وقتی گوینده‌ی رادیو می‌گفت این جا تهران است مردم به هم می‌گفتند این جا نهاوند است، تهران کجاست ! از ساعت ۶ غروب که موتور برق روشن می‌شد ، فردی به نام برزو (از کارگران کارخانه) به ارباب جَمپُور می‌گفت : ارباب رفقا آمدند . رادیو را در طبقه‌ی دوم کارخانه گذاشته بودند . صدای رادیو که بلند می‌شد مردم کف می‌زدند و به رادیو گوش می‌کردند . گاهی تا ساعت ۹ و ۱۰ شب می‌نشستند و بعد که خسته می‌شدند می‌رفتند . در ضمن وقتی که برق خاموش می‌شد ، همگی با صدای بلند می‌گفتند : ارباب ، رادیو ، رادیو .

اندازه‌ی رادیو نسبتاً بزرگ بود و در جعبه‌ای چوبی کار گذاشته شده بود . رادیو که روشن می‌شد ، مردم می‌گفتند : ارباب تو معجزه‌داری . باز آن را به صدا درآوردی . فردی به نام هیأت که همدانی بود و با ارباب جَمپُور دوست بود ، هر روز از باغ کوه (بالای باروداب) می‌آمد تا به برنامه‌های رادیو گوش دهد . تا آن زمان غیر از ارباب جمپور کسی رادیو به نهاوند نیاورده بود .. یک شب که برق خاموش شد و رادیو کار نمی‌کرد ، فردی از ارباب جَمپُور سؤال کرد که چرا رادیو کار نمی‌کند ؟ ارباب جَمپُور گفت : برق که به کار بیفتد رادیو کار می‌کند . آن فرد در پاسخ گفت : پس بگو این یک جعبه است ، همین !

در آن زمان از رادیو موسیقی هم پخش می‌شد . زمان حکومت رضاشاه بود . در آن

ایام اخبار جنگ هم پخش می شد و مردم با شور و هیجان و علاقه‌ی خاصی به رادیو گوش می کردند. اخبار رادیو که تمام می شد و رادیو را خاموش می کردیم مردم در حالی که به طرف خانه‌هایشان می رفتند می گفتند: درود بر ارباب جَمپور با رادیویش.

○ جناب آقای جعفری در مورد جعبه آواز و تفاوتش با رادیو توضیح بدهید.

● جعبه‌ی آواز [گرامافون] با رادیو فرق داشت. جعبه‌ی آواز بیش تر در قهوه‌خانه‌ها بود. در بعضی از منازل مردم نیز جعبه آواز وجود داشت. در قهوه‌خانه‌ها برای مردم صفحه‌های موسیقی می گذاشتند. به طوری که هر کس از جلو قهوه‌خانه‌ها عبور می کرد، صدای جعبه‌ی آواز را می شنید. عده‌ای به انگیزه‌ی گوش کردن به برنامه‌های آن‌ها در قهوه‌خانه می رفتند و طبعاً چایی هم صرف می کردند.

○ چه خانه‌هایی برای اولین بار صاحب برق شدند؟

● ابتدا خوانین و ثروتمندان شهر توانستند از نعمت برق استفاده نمایند. از جمله یحیی خان، ظفرالسلطان، شهاب السلطان و ذکایی‌ها اولین خانواده‌هایی بودند که به خانه‌هایشان برق کشیدند. سپس رؤسای ادارات از برق استفاده کردند.

○ وقتی مردم برای اولین بار برق را دیدند چه احساس خاصی داشتند؟

● برای اولین بار، برق از بالای قلعه روشن شد. در آن جا یک تیر ۱۲ متری بود که لامپی بالای آن نصب کرده بودند. وقتی آن را روشن کردند مردم هیجان زده شده بودند. بعد از آن برق کوچه‌ها و خیابان‌ها را روشن کردند. بچه‌ها در کوچه‌ها جمع می شدند و با حرکت‌های کودکانه شادی و هیجان خود را نشان می دادند.

برای اولین بار که برق روشن شده بود بعضی به هم‌دیگر می گفتند که چه طور نفت از داخل سیم‌ها رد می‌شود و لامپ‌ها را روشن می‌کند!



○ هزینه‌ی برق از مردم چگونه دریافت می‌شد ؟

● در آن زمان مغازه‌ها کنتور نداشتند. بنابراین به ازای یک لامپ از هر مغازه یک عباسی می‌گرفتند. (پنج عباسی معادل یک ریال بود) بعدها (زمان مروتی) برای خوانین که برق دار شده بودند کنتور بستند. چندی بعد برای دکان‌ها هم کنتور بستند و اگر کسی کنتور نمی‌بست برق او را قطع می‌کردند.

امتیاز برق در آن موقع ۱۰۰ تومان بود. کسانی که توان پرداخت یک جا نداشتند، آن را به صورت قسطی پرداخت می‌کردند. قسط آن حدود ۱۰ تا ۱۵ تومان بود. هدف این بود که با مردم برای پرداخت هزینه‌ی برق مدارا شود. کسانی که پول کافی نداشتند، با هر مقداری که داشتند موافقت می‌شد و بقیه را به صورت اقساط پرداخت می‌کردند.

○ استادان یا همکاران شما در گذشته چه کسانی بودند ؟

● موقعی که کار را شروع کردم استادان و همکارانی به نام مهربان ، گودرز ، هرمز ، برزو و کدخدا (که فامیلی آن‌ها را به یاد ندارم) داشتم. من سعی می‌کردم از این‌ها که قدیمی‌تر بودند و در اداره‌ی برق وارد بودند کار را یاد بگیرم. در واقع این‌ها همکاران من بودند ولی از نظر سابقه از من جلوتر بودند .

○ شاگردان شما چه کسانی بودند ؟

● آقایان محمد یزدانی ، جعفر روستایی ، محمد خدارحمی ، اسمعیل قیانوری ، میرزاولی قیانوری ، یدالله هاویل ، درویشی و ...

○ جناب آقای جعفری ، دستمزد شما یا کارگران در زمان ارباب جمپور چه قدر بود ؟

● دست‌مزد کارگران در آن موقع ، دو قران و ده شاهی (۲/۵ ریال) بود. خود من ماهیانه ۴ تومان حقوق می‌گرفتم که در آن موقع پول خوبی بود. نان سه کیلو یک عباسی بود. وقتی که حقوق گرفتم از فردی به نام دایی روح‌الله که در پایین قلعه دلال گوسفند بود یک گوسفند را ۱۲ ریال خریداری کردم. الان مانند آن گوسفند را ۵۰ هزار تومان نمی‌دهند ! وقتی گوسفند را به خانه آوردم برادرم گفت : این گوسفندگرا است آن را پس بده. رفتم آن را پس بدهم ، گفت : این هم ده‌شاهی [نیم ریالی] تخفیف بگیر و برو. آمدم پیش برادرم و گفتم ده‌شاهی از آن را پس داد. مرحوم برادرم گفت . حالا می‌آرزد.

○ آیا آموزش شغلی هم داشته‌اید؟

● خیر. هرچه بود به طور تجربی بود و از مهندسان کارخانه چیزهایی را یاد می‌گرفتم. آن‌ها که می‌آمدند موتور را سوار کنند من کنار دستشان حاضر می‌شدم. کارگران که از

کارخانه می رفتند من هم چنان می ماندم تا کار مهندسان را ببینم و نحوه‌ی باز و بستن موتور و تعمیر آن را یاد بگیرم .

○ جناب آقای جعفری ، درباره‌ی بوق کارخانه در ماه مبارک رمضان توضیح دهید ؟

● در آن زمان بوق متعلق به کارخانه‌ی کبریت بود . مردم در ماه مبارک رمضان به وسیله‌ی این بوق ظهر ، مغرب و سحر با خبر می شدند و خودشان را برای راز و نیاز و عبادت خداوند آماده می کردند .

○ نحوه‌ی کار بوق چگونه بود ؟

● ظهر که می شد یک نفر مأمور زدن بوق می شد و این کار بسیار سختی بود . باید دو دستی آن را می چرخاند . چون هندلی بود و با سریع چرخاندن آن صدای بوق نیز بیش تر می شد ، به گونه‌ای که صدا تا آن طرف شهر یعنی میدان پای قلعه نیز می رسید .

بعدها آقای مروتی کارخانه‌ی کبریت را فروخت . ولی سال‌ها بعد حکومت وقت در دوران جنگ و بمباران‌های هوایی ، از این بوق برای آژیر خطر و با خبر کردن مردم از حمله‌ی دشمن استفاده می کردند .

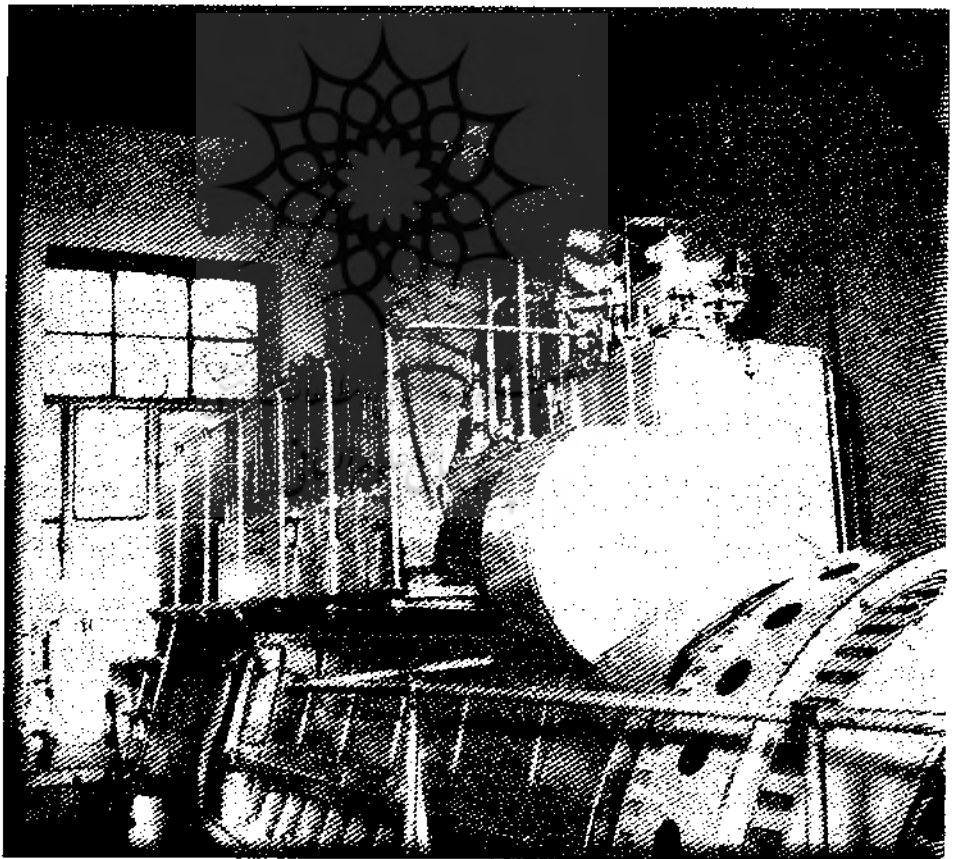
○ آقای جعفری ، در مورد محل و نحوه کار کارخانه‌ی کبریت توضیحاتی بدهید ؟

● محل کارخانه‌ی کبریت روبه‌روی تی‌بی‌تی فعلی ، در محلی به نام اداره‌ی پنبه و بعدها هم اداره‌ی چغندر قند و جنب زمین فوتبال بود . این کارخانه حدود ۵ تا ۶ سال [تا نیمه‌ی دوم سال ۱۳۳۰] کارکرد . آقای مروتی آن را در نهاوند تأسیس کرد . محصولات این کارخانه در تهران و شهرهای اطراف نهاوند نیز به فروش می رسید و در شهرهای مختلف نمایندگی داشت .

در قسمتی از کارخانه، کبریت‌ها تهیه می‌شد و در قسمتی دیگر کبریت‌ها را بسته‌بندی می‌کردند و در جایی نیز جعبه می‌ساختند. در بخش جعبه‌سازی مجموعاً سه واحد فعال داشت: دستگاهی که چوب را ورق می‌کرد، دستگاهی که ورق چوب را به شکل چوب کبریت تبدیل می‌کرد و دستگاهی که جعبه‌ها را دسته‌بندی می‌کرد و روی آن‌ها کاغذ می‌چسباندند. نام کارخانه، کارخانه‌ی کبریت تاج نهاوند بود.

○ چه روستاهایی برای اولین بار از نعمت روشنایی و برق برخوردار شدند؟

● روستای برزول از اولین روستاهایی بود که صاحب برق شد. بعداً نیز خط فشار قوی به سمت خزل کشیده شد و فارسبان و زرینی و سپس بقیه‌ی روستاها از برق برخوردار شدند.



○ در روستاها بیش‌تر برای چه کارهایی می رفتید ؟

● برای سیم‌کشی و تعمیر موتور آسیاب . اگر در روستایی می خواستند موتوری را در جایی سوار و نصب کنند و به کار بیندازند به من خبر می دادند .

○ در مورد ارباب جمپور توضیح دهید ؟

● وی اهل یزد بود و عقیده‌ی زرتشتی داشت . برای اولین بار کارخانه‌ی برق را پس از خریداری در بالای قلعه مستقر کرد و برای اولین بار رادیو را نیز او به نهاوند آورد . از خصوصیات وی این بود که گوشت نمی خورد . می گفتند علت این که گوشت خوردن را بر خود حرام کرده بود این بود که یک روز برای خریدن جگر به قصاب‌خانه می رود . در آن جا صحنه‌ی ذبح گوسفند و دست و پا زدن آن را که می بیند تصمیم می گیرد دیگر گوشت نخورد . وقتی کارگزارش مثل برزو و گودرز برای خرید به بازار می رفتند برای ارباب ماست می خریدند و گوشت را به همسرش می دادند . اگر ارباب متوجه می شد که گوشت خریده‌اند آن را پرت می کرد .

○ در مورد گاو چاه قلعه (گُوچاه) بیش‌تر برابمان توضیح دهید ؟

● گاوچاه قلعه ۳۶ متر عمق داشت . در آن جا آجرها از پایین به بالا به نحو مرتبی چیده شده بود . دهانه‌ی گاوچاه حدود ۳ متر در ۳ متر بود . در آن چرخ چاهی وجود داشت که طناب و دو سطل به آن بسته شده بود . حوضی سر ساختمان بود که هر روز دو کارگر موظف بودند که با کمک هم از آن آب بکشند . سطل خالی پایین می رفت و سطل پر از آب بالا می آمد . حوض را پر می کردند ، سپس آن را به حوض نزدیک موتور منتقل می کردند . آب از داخل این حوض به وسیله‌ی تلمبه زدن بالا می رفت و داخل دو منبع فلزی که روی چوب بست بود داخل می شد . آب از منبع داخل موتور می آمد و بعد بر می گشت و وارد حوض می شد .

گاهی طناب بریده می شد و ما باید به نوبت به ته گاوچاه (گاوچاه) می رفتیم و طناب را بیرون می کشیدیم . طناب ها ضخیم بود و حدود ۳۸ تا ۳۹ متر طول داشت . طناب را به کمر افراد می بستیم و به چاه می فرستادیم .

یک بار نوبت من شد که داخل گاوچاه بروم . جدار چاه سوراخ سوراخ بود و لانه ی کبوتر شده بود . وقتی وارد چاه شدم بدون این که طناب را باز کنم ، داخل آب رفتم و چوب بلندی را که حدود ۵ متر درازا داشت در قسمت های مختلف آب چرخاندم و تمام قسمت های آن را گشتم .

○ میزان استفاده از برق در سطح شهر چه قدر بود ؟

● در آن موقع برق کم بود و بیش تر شامل خیابان سراسری بود . کسی که مغازه داشت از برق استفاده می کرد . اما طولی نمی کشید و زود دکان را می بستند . حدود ۲۰۰ لامپ بیش تر در سطح شهر روشن نبود .

خاطره ای بگویم . یک شب ، در زمان ارباب جَمْپُور مرا فرستادند تا در خیابان لامپ بزنم . من با نصب نردبان خواستم بالای تیر برق بروم و برق را وصل کنم که ناگهان سیل آمد . نردبان را رها کردم و از درخت بیدی که در آن نزدیکی بود بالا رفتم و ناگزیر همان جا ماندم . وقتی سیل تمام شد ، مردم به خیابان آمدند و متوجه شدند که من بالای درختم ! نردبانی آوردند و پایین آمدم .

○ جناب آقای جعفری ، از برق گرفتگی های آن زمان بگویید .

● در این خصوص خاطرات تلخی دارم . فردی به نام عباس آقا همدانی نزدیک محله ی درب شیخ ، بدون قطع کردن برق و داشتن دستکش و کمر بند ، وقتی می خواهد با انبردست برق را قطع کند به طرف پایین پرت می شود و جان خود را از دست می دهد .

شخص دیگری نیز به نام سهراب در محله‌ی کوچه درازه ، اشتباهاً کلید برق را بالا می‌کشد و در چنین وضعی بالای تیر می‌رود و متأسفانه برق فشار قوی ۱۱ هزار او را می‌سوزاند.

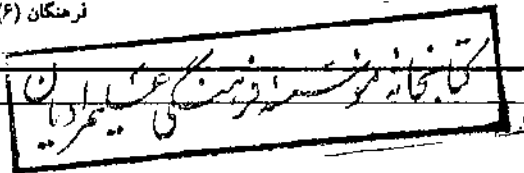
شخص دیگری را به نام رضایی به خاطر دارم ، اهل مهین آباد، که می‌خواست در دهفول ، برق محلی را درست کند . او از تیر بالا می‌رود و بدون این که کمر خود را ببندد با انبردست برق را قطع می‌کند. ناگهان دست وی به سیم می‌خورد و از بین می‌رود . هم‌چنین شخصی به نام احمدوند ، چند سال پیش ، در جاده‌ی ملایر - بروجرد به علت برق‌گرفتگی یک دست و یک پای خود را از دست می‌دهد .

○ در دوران جنگ تحمیلی چه خاطراتی در زمینه شغلتان دارید ؟

● در موقع بمباران شهرها ، روزی در کارخانه‌ی برق در خیابان کمربندی مشغول تعمیر و درست کردن یک پمپ آب بودم . حدود ۴۵ دقیقه بعد مثل این که کسی دستم را گرفت و گفت بیا بیرون . بدنم می‌لرزید و بیرون آمدم . به محض بیرون آمدن ، به علت حمله‌ی هوایی دشمن ، بمبی به کارخانه افتاد و تمام شیروانی و سقف فرو ریخت و چهار ترانس کارخانه از بین رفت .

○ از توضیحاتی که در اختیار ما قرار دادید متشکریم .

● من هم متشکرم .



گزارش تکمیلی برق نهاوند

اشاره :

به دنبال برگزاری مصاحبه با جناب آقای جعفری در خصوص پیشینه‌ی کارخانه‌ی برق در نهاوند و به منظور آگاهی خوانندگان فصل نامه از تحولات بعدی و فعلی صنعت برق در نهاوند گزارشی تکمیلی از آقای مهندس محمدرضا اژدردل همدانی رئیس محترم اداری برق نهاوند دریافت کردیم که از نظرتان می‌گذرد.

با تشکر از ایشان و از تهیه‌کننده‌ی آن آقای سید جلال حسینی.

«فرهنگان»

کارخانه‌ی برق نهاوند سال ۱۳۴۸ از مالکیت شخصی آقای مروتی به مدیریت دولتی با سرپرستی حاج قنبری با ۵ دستگاه موتور برق (گراسلی - آشکودا) و با قدرت ۱۸۰۰ کیلووات تحویل گردید و هم‌چنان در محل خیابان شاهپور مستقر بود. شبکه‌های آن قدیمی بود و پایه‌ای چوبی داشت و دارای ۵ دستگاه پست زمینی بود و برق نهاوند را تأمین می‌کرد. (وکالت آقای مروتی در مجلس شواری ملی حدود سال ۵۰ به بعد بود).

در سال ۱۳۵۲ نهاوند از طریق خط ۲۰ کیلوولت نهاوند-آران به شبکه سراسری پیوست و برق شهرستان تأمین شد.

از سال ۱۳۵۲ قسمت اداری از نیروگاه منفک گردید و به ساختمان استیجاری روبه‌روی تی‌بی‌تی انتقال یافت و تا سال ۱۳۵۶ در آن جا کارهای اداری انجام می‌گرفت. از سال ۱۳۶۲ پس از بمباران اداره‌ی برق (خیابان کمربندی) به وسیله صدامیان، در جریان جنگ تحمیلی و بازسازی آن، امور اداری به آن جا منتقل شد.

برق روستاها از برق سراسری تا قبل از انقلاب به سه روستای کوهانی، فیروزآباد و رضی‌آباد محدود بود، آن‌هم با شبکه‌های غیر استاندارد که توسط دانشجویان دانشگاه تهران در اردوهای تابستانی [«عمران ملی»] راه اندازی شده بود. اما بعد از انقلاب تا این تاریخ بالغ بر ۱۸۰ روستا دارای برق هستند و می‌توان گفت روستایی در نهاوند بدون برق نیست.

از اقدامات دیگر اداره‌ی برق نهاوند علاوه بر بهسازی پست‌های قبلی، تأمین تعداد ۲۵ دستگاه پست زمینی و قریب به ۳۰۰ دستگاه پست هوایی برق است. هم‌چنین پست‌های فشار قوی (۶۳ کیلوولت) به تعداد سه دستگاه در سه راهی قلعه قباد، روبه‌روی باغ بهشت و شهر فیروزان مستقر کرده است.

این دستگاه‌ها تحت مدیریت شرکت توزیع برق استان همدان و در پوشش برق منطقه‌ای باختر به مرکزیت اراک اداره می‌شود و قسمت‌های مختلف آن عبارت‌اند از: اداری، مشترکین، بهره‌برداری، طرح و نظارت، برق فیروزان و برق گیان.

کبریت تاج نهاوند

اشاره :

کارخانه‌ی کبریت تاج نهاوند عمر کوتاهی داشته است . در این خصوص اطلاعاتی از آقای محرم آورزمانی دریافت کرده‌ایم که به آگاهی علاقه‌مندان می‌رسانیم . با تشکر از ایشان و از دخترشان خانم آذر آورزمانی آموزگار دبستان تجدد که این مصاحبه را انجام داده‌اند. ضمناً آقای دکتر اسماعیل شهبازی (سر دبیر فصل‌نامه) توضیحاتی تکمیلی داده‌اند که آن را در پایان گزارش می‌خوانید.

«فرهنگان»

□ خودتان را معرفی کنید؟

■ ولی اله (محرم) آورزمانی متولد ۱۲۹۹ نهاوند

□ تاریخ تأسیس کارخانه‌ی کبریت سازی کی بوده است ؟

■ حوالی سال ۱۳۲۵

□ محل آن کجا بود ؟

■ محل کارخانه‌ی کبریت سازی روبه‌روی گاراژ قوامی (تی بی تی) - ادارات سابق پنبه و

چغندر قند

□ مؤسسان چه کسانی بودند ؟

■ مؤسسان کارخانه : حاج الطافی (پدرخانم مروتی) و اسداله مروتی بود. متأسفانه اسم

کوچک این مرد خیرِ تهرانی، که با نیت خدمت به نهاوند و ایجاد اشتغال آمده بود، یادم

نیست.

□ درچه سنی به کارخانه‌ی کبریت رفتی و چه مسئولیتی داشتی ؟

■ در ۲۵ سالگی و سرپرست کارخانه بودم.

□ نام کارخانه چه بود ؟

■ کارخانه‌ی کبریت تاج نهاوند

□ تعداد افرادی که در آنجا کار می کردند ؟

■ زن و مرد و دختر و پسرگاهی به ۵۰۰ نفر می رسید.

□ مواد اولیه شامل چه چیزهایی بود ؟

■ بیشتر گوگرد و فسفر

□ مواد اولیه از کجا وارد می شد؟

■ از تهران خیابان بوذرجمهری

□ بازار فروش کجا بود ؟

■ شهرهای نهاوند ، ملایر ، بروجرد ، اصفهان ، کرمانشاه و همدان

□ چند سال دایر بود ؟

■ حدود ۵-۶ سال

□ نام بعضی از همکاران را بگویید .

■ آقایان عبدالله سیفی ، آقا مصطفی ، آقا ابراهیم ناظمی ، عبدالله ساپوری ، اکبر شیرخانی

و ...

□ اداره ی برق چگونه به این محل منتقل شد؟

■ به علت نیاز در زمان مروتی به وسیله ی مهندس موسیو سیرکی (اهل روس) به این جا منتقل شد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

□ کارکنان برق چه کسانی بودند ؟

■ آقایان حبیب اله جمعری ، محمد یزدانی ، خود بنده (آورزمانی)

□ علت تعطیلی کارخانه کبریت چه بود ؟

■ چون کبریت تاج نهاوند از مرغوبیت بالایی برخوردار بود ، مورد حسد دیگران قرار گرفت و تاجران بعضی از شهرهای اطراف کبریت نهاوند را در انبار نمناک نگه داری می کردند تا رطوبت به آن ها برسد و کیفیت خود را از دست بدهد و نیز متأسفانه به سبب مزاحمت هایی که برای صاحبان کارخانه فراهم کردند کارخانه تعطیل شد .

یاداشت سر دبیر

در تابستان‌ها، بیش‌تر دانش‌آموزان برای کار کردن به کارخانه‌ی کبریت نه‌اوند روی می‌آوردند. پسر صاحب کارخانه به نام عباس هم کلاس من بود. نه صرفاً به سبب این آشنایی، بلکه به سبب علاقه‌ای که برای کار در کارگاه «قوطی پرکنی» داشتم، من هم در تابستان ۱۳۲۷ به مدت یکی دو ماه به این کارخانه رفتم. من به این کارخانه رفته بودم، تا در کارگاه «قوطی پرکنی» کار کنم. دوست داشتم تحت سرپرستی آقای ولی‌الله آوزمانی (مشهور به مشهدی محرم) کار کنم. چون او، هم ورزشکار بود و هم، خوش‌اخلاق، در ضمن از فوتبالیست‌های مشهور آن زمان نه‌اوند بود. از بخت بد مرا در کارگاه «لوح پرکنی» به کارگماردند. سرپرست آن کارگاه نه ورزشکار بود و نه اخلاقش مثل مشهدی محرم. لذا با ناراحتی در آن جا کار می‌کردم. ولی خوشحال بودم که مثل همه‌ی کارگران، از برنامه‌های ورزشی مشهدی محرم بهره‌مند می‌شدم.

مشهدی محرم هر هفته بین کارگران مسابقه‌ی ورزشی برگزار می‌کرد و رابطه‌ای پدرانه و برادرانه با همه‌ی کارگران داشت. از این‌رو، همه‌ی کارگران داوطلب بودند تا در کارگاه او و زیر نظر او در کارخانه کار کنند.

خاطرات خوش‌رفتاری، خوش‌اخلاقی و منش ورزشکارانه‌ی مشهدی محرم در آن

سال‌ها را هرگز فراموش نمی‌کنم. تا آن‌جایی که به یاد دارم، مشهدی محرم بعدها که کارخانه کبریت نهاوند به دلایلی که قدمای نهاوندی به یاد دارند تعطیل شد، در بانک کشاورزی مشغول به کار گردید و خاطره‌ای خوش از حسن رفتارش در اذهان همه‌ی کارگران آن روز نهاوند باقی گذاشت.

گفتمنی است که در طول ۵ سال فعالیت کارخانه‌ی کبریت در نهاوند، شکوفایی ویژه‌ای در اقتصاد نهاوند به وجود آمده بود. تا آن‌جایی که در سطح شهر کم‌تر فرد بیکاری پیدا می‌شد، مشهور است که روزی یک‌گدا با مراجعه به یکی از خوانین بزرگ شهر از او تکیه می‌کند و خان با تغییر به لهجه روستایی خود می‌گوید «رؤ (برو) کرمیت (کبریت)!» یعنی برو کارخانه‌ی کبریت کار کن و گدایی نکن.

حقاً در آن ایام اگر کسی می‌خواست کار کند، با وجود کارخانه کبریت و قدرت جذب بالای آن برای به کار گماردن بیکاران، هیچ‌گونه بهانه‌ای برای بیکاری و گدایی و درماندگی اقتصادی‌اش وجود نداشت. ضمن این‌که فعالیت‌های ورزشی وسیعی را نیز در همان چند ساله در نهاوند رایج کرده بودند. مردم آن زمان نهاوند، این شکوفایی‌ها را مرهون حاج الطافی، مؤسس کارخانه کبریت می‌دانستند، ولی افسوس که عده‌ای با اعمال ناپسند و زشت خود خاطر آن فرد «کارآفرین» را آزرده کردند. خدایش رحمت کند.